

مردی که خلاصه ایران بود

فَرخ امیر فریار

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

ایرج افشار ایران شناس بی بدیل ۱۸ اسفند ماه سال گذشته پس از چند ماه بیماری در بیمارستان جم تهران در گذشت.

افشار از یک خانواده متعین و مشهور یزدی بود و در سال ۱۳۰۴ در تهران به دنیا آمد. از دانشکده حقوق دانشگاه تهران لیسانس گرفت و مدت کوتاهی در دبیرستان‌ها تدریس کرد. سپس به کار کتابداری در دانشکده حقوق زیر نظر محمد تقی دانش پژوه پرداخت و کتابدار شد. طولانی‌ترین دوره مدیریت افشار ریاست کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بود که خود آن را بنیاد گذارد و از سال ۴۴ تا ۵۸ در این سمت بود. وی همچنین مدتی هم انتشارات دانشگاه تهران را اداره کرد.

در کنار کارهای مؤظف دولتی و مدیریتی وی سردبیری چند نشریه از جمله مهر و سخن را برای مدتی عهده‌دار بود و خود چند نشریه را بنیاد نهاد؛ از جمله راهنمای کتاب، فرهنگ ایران زمین، کتابداری؛ همچنین پس از انقلاب نشریه آینده را که پدرش ده‌ها سال پیش بنیاد گذارده و انتشارش متوقف شده بود مجدداً منتشر کرد. وی استاد تاریخ دانشگاه تهران نیز بود و در دانشکده علوم تربیتی هم در رشته فوق لیسانس کتابداری تدریس می‌کرد. افشار در امر تصحیح متون و تدوین کتاب‌شناسی و فهرست مقالات به شیوه نوین پیشگام و بسیار کوشا بود و تا پایان عمر پربارش به این کارها پرداخت که حاصل آن رقمی قابل توجه است و رکوردی محسوب می‌شود. من در سال‌هایی که دانشجوی لیسانس کتابداری دانشگاه تهران بودم مدتی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران کار می‌کردم. افشار در آن هنگام رئیس کتابخانه مرکزی بود. قیافه‌ای جدی و تا حدودی اخمو داشت، موهایش را آلمانی می‌زد، با صدای بلند حرف می‌زد و سریع راه می‌رفت. در مجموع ظاهری منظم داشت. در رفتارش نوعی تفرعن و بی‌اعتنایی بود و به ویژه اصلاً محل جوانان نمی‌گذاشت! یک‌بار که حق الزحمه ماهانه ما را نداده بودند به نزدش رفتم. دفترش در همکف کتابخانه مرکزی اتاقی ساده بود. وقتی به او گفتم حقوق مان را نداده‌اند همین‌طور که سرگرم نوشتن بود بدون آن که به من نگاه کند جواب سربالایی داد!

مشهور بود مُرتجع و کهنه‌پسند است، نوشته‌هایی که مطابق دیدگاه و میلش نباشد در راهنمای کتاب چاپ نمی‌کند و جز دوستان هم مشرب‌اش کسی را جدی نمی‌گیرد. کتابخانه مرکزی آن قدر که در جمع‌آوری آثار اهتمام داشت در ارائه خدمات کوشان بود. به دلیل فضای

آن دوران، شماری از نشریه‌ها و کتاب‌ها به مراجعان داده نمی‌شد. با آن که ساختمانی عظیم و چشمگیر داشت محیط دلچسپی نداشت. هوای مخزن‌ها اغلب سنگین بود و تهویه آن خوب کار نمی‌کرد. شمار زیادی کارمند دیپلم و زیر دیپلم داشت و این البته گناه افشار نبود، چه در آن زمان تحصیلکردگان دانشگاهی خصوصاً در رشته کتابداری اندک بودند و در دستگاه بزرگی مثل دانشگاه تهران با آن بوروکراسی عظیم استخدام افراد مطابق میل کار آسانی نبود. بر سر هم محیط آن بیشتر از آن که حال و هوای فرهنگی داشته باشد اداری و بوروکراتیک بود.

در آن دوران رفته رفته دانش آموختگان فوق لیسانس کتابداری به کتابخانه‌ها می‌رفتند و کارها را به دست می‌گرفتند. افشار به سبب دوره‌هایی که در خارج دیده بود و به خاطر تجربه کاری با کتابداری نوین بیگانه نبود ولی تحصیلکردگان کتابداری را بیشتر تکنیسین می‌دانست. کتابدار از نظر او باید کتاب‌شناس می‌بود. او یکی از مؤثرترین افراد در ترویج کتابداری و کتاب‌شناسی بود. بنیادگذاری کتاب‌شناسی ملی ایران و انتشار شماری کتاب‌شناسی عمومی و تخصصی و از همه مهم‌تر تدوین فهرست مقالات فارسی از کوشش‌های قابل ستایش وی در این حوزه است.

کارهایی که افشار به آن‌ها پرداخته به رغم پراکندگی ظاهری با هم مرتبط‌اند. اگر بخواهیم کوشش‌های او را در یک عبارت خلاصه کنیم باید بگوییم کار او دسترس‌پذیر کردن آثار مکتوب فرهنگ ایرانی بود چه از طریق چاپ و چه از طریق ارائه مشخصات آن‌ها در کتاب‌شناسی‌ها و فهرست‌ها.

حجم عظیم آثار به جامانده و بیش از نیم قرن حضور در عرصه پژوهش‌های ایرانی افشار را تبدیل به شخصیتی کرده که مشابهی در فرهنگ معاصر ایران ندارد. طبعاً برای بسیاری این پرسش پیش می‌آید که او چگونه چنین جایگاهی یافته است، یعنی چه علل و عواملی در موفقیت او تأثیر داشته‌اند؟

گفتم افشار در خانواده‌ای مشهور و متعین متولد شده بود و این نخستین بستر و زمینه‌ای بود که آن چه او شد را فراهم ساخت. محیطی فرهنگی و پدری که بار جلال حشر و نشر داشت افشار را که ذهنی مستعد و آماده داشت در راه انداخت. زندگی ساده و با نظم و ترتیب و برنامه‌ور و پرهیز از اتلاف وقت نیز قطعاً عوامل موفقیت او بوده است. همچنین با شناختی که من از او داشتم احساس می‌کردم جان بی‌قراری دارد، یکپارچه انرژی بود و این انرژی را یا با کار فراوان و یا با سفر رفتن تخیله می‌کرد. اما تصور می‌کنم در کنار این‌ها جهان‌بینی او نیز در این موفقیت مؤثر بوده است و به دلیل اهمیت این امر آن را کمی باز می‌کنم.

جوانی و به ویژه میان‌سالی افشار در دورانی بود که در جهان و به تبع آن در ایران روشنفکران و اهل قلم می‌باید در برابر وقایع سیاسی و اجتماعی موضع‌گیری می‌کردند و اهمیت‌شان در مواردی بیشتر به موضع‌سیاسی‌ای بود که می‌گرفتند تا کاری که انجام می‌دادند. روشنفکر باید نسبت به مسائل اطرافش و آن چه در محیطش می‌گذشت حساس بود و نسبت به آن‌ها موضع می‌گرفت. دوران نوجوانی افشار مصادف با حکومت رضاشاه و جوانی‌اش در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ بود، هنگام ۲۸ مرداد ۲۸ ساله بود و

هنگام انقلاب اسلامی ۵۳ سال داشت اما این دوران پر تلاطم و وقایع تأثیرگذار آن وی را از راهی که از آغاز فعالیت قلمی اش در پیش گرفته بود منحرف نکرد.

افشار سیاسی نبود و سیاست را در کارش مداخله نداد. اما این سیاسی نبودن او ناشی از جت مکانی و بی مسئولیتی نبود. از نظر موضع گیری سیاسی و اجتماعی محافظه کار بود، البته به معنی رایج

آن در فرهنگ سیاسی غرب نه به معنایی که معمولاً در فرهنگ سیاسی ایران از آن مراد می شود، یعنی نان به نرخ روز خور، ترسو و بی اصول. در نظر روشنفکران دوره پهلوی محافظه کاری برابر بود با ارتجاع، واپس گرایی و در خدمت رژیم بودن. اما محافظه کاری افشار در آن دوران که این دیدگاه نه تنها خریداری نداشت بلکه مورد طعن و لعن هم بود اصول و راهنمای کار و زندگی بود و هرگز آن را رها نکرد، هر چند این دیدگاه در مواردی سبب پرداخت هزینه هایی برای او می شد. صاحب نظری زمانی درباره او گفته بود افشار مرتجع است ولی در ارتجاعش رادیکال است! (که البته مرتجع به معنی محافظه کار بود) که نشان از پابندی او به اصولش داشت. گفتیم افشار از نوجوانی به سبب محیط خانوادگی اش با رجال سیاست و ادب و فرهنگ آشنا شد و این آشنایی ها در مواردی به دوستی تبدیل شد. معاشرت با این افراد

بی گمان در شکل گیری نگرش سیاسی او مؤثر بوده است. از سوی دیگر شاید در اثر همین مراودات او به تصحیح متون کهن فارسی روی آورد. این کار او را به غوطه خوردن در فرهنگ ایران و اداشته و آگاهی های دست اولی از تاریخ و فرهنگ کشور کهنش به او داد. او در فرهنگ و تاریخ کهن و معاصر ایران پخته شد و به ثبات رأیی رسید که در دانشمندان معاصر ایران و در میان اطرافیان اش اگر نگوییم بی نظیر، دست کم کم نظیر است.

نخستین کتاب افشار حالات و سخنان شیخ ابوسعید است که در سال ۱۳۳۱ چاپ شده است و به دنبال آن چند متن عرفانی دیگر را تا سال ۱۳۳۳ منتشر کرد.*

توجه داشته باشیم که این سال ها جامعه تحت تأثیر وقایع سیاسی پیش و پس از ۲۸ مرداد است. افشار جوان در آن هنگامه ای که تمام فضای فکری جامعه را تحت تأثیر قرار داده بود این متون را منتشر می کند. در ضمن درج ترجمه مقدمه مصححان فرنگی این کتاب ها نشان از درک افشار جوان دارد از این که پژوهشگران ایرانی باید با روش شرق شناسان غربی آشنا شوند. این کتاب ها در واقع مقدمه کار افشار شد و تا پایان عمر در همین مسیر حرکت کرد.

در کنار این مداومت و سختکوشی ویژگی های ایرانی تاریخ مند را نیز در خود داشت: شکاکیت، اندکی نگاه طنز آلود به وقایع و مسائل و کنار آمدن با وضع موجود البته با رعایت اصول و از همه مهم تر این که تاریخ ایران به او آموخته بود: «این کارخانه ای است که تغییر می کند»

ولی تغییر آن از لون غرب نیست از این رو تحت تأثیر وقایع هیجان زده نمی شد و موضع نمی گرفت. همچنین داوری هایش در مورد افراد و کارها از اغراق به دور بود. تصور می کنم مانند برخی دیگر از دانشوران هم نسل اش احساسی دو گانه نسبت به ایران داشت، از یک سو فریفته و گروگان تاریخ و فرهنگ دیرپای آن بود و تمام زندگی اش را وقف احیا و ثبت میراث آن کرد و از دیگر سو برخی از جنبه های آن را

نمی پسندید. پوز خنده ها و زهر خنده هایش نشانی از این برداشت داشت، هنگامی که برخی بی خردی ها را می دید و می شنید. همچنین به خاطر ندارم در نوشته هایش لحن امیدوارانه ای در خصوص آینده ایران از او دیده باشم. اما علی رغم تمام این ها کارش را خستگی ناپذیرانه انجام می داد. می دانست که در تاریخ این مملکت گسست و انقطاع فراوان است و به سهم خود می کوشید آن را تعدیل کند.

گفتم که منش و کار او پیش از انقلاب خریداری نداشت و مورد طعن و تمسخر و نفی بسیاری روشنفکران بود. کارهای او را «پخته خواری» و «تسخه لیبسی» می خواندند و این دورانی بود که حتی برخی وزیران شاه زیر جلگی می گفتند عقاید چپ دارند و از همکاری با رژیم شرمسار بودند. صمد بهرنگی، آل احمد و برخی روشنفکران دیگر به او کنایه می زدند و حمله می کردند.

و چنان بود تا «باد مهرگان» وزید! با وقوع انقلاب بسیاری پنداشتند دوران او و کارهایی که انجام می داد به سر آمده است. همچنین به خاطر این که سمت دولتی اش را از دست داده دیگر امکانات سابق را برای کار ندارد. اما معلوم شد نه! و فیل مرده و زنده اش صد تومان است! پس از انقلاب تقاضای بازنشستگی کرد. مجله آینده را تجدید حیات داد. پروژه هایی برای صادرات و واردات کتاب توسط مؤسسه ای با عنوان «سازمان کتاب» داشت که البته این دومی احتمالاً به دلیل جنگ و مشکل ارزی و سایر مشکلات به جایی نرسید. ولی مجله آینده تا مدت ها از معدود نشریات غیر دولتی بود که در آن زمان انتشار می یافتند و زمینه ای شد برای انتشار شماری اسناد و پژوهش ها در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران و بار این امانت را در دوره ای به دوش گرفت. من گذشته از این که در معرفی کتاب ها از سرمشق های فاضلانۀ او بهره برده ام یکی از نخستین مقاله هایم و شاید نخستین آن ها در آینده چاپ شده است و از این نظر نیز خود را وامدار او می دانم. همچنین یک بار چند کلمه ای درباره کارهای من در معرفی کتاب های تازه گفت که نشان از دقت او در این کارهای ناچیز داشت و این که از او سرمشق گرفته ام. در همین سال ها بود که او به تنهایی تبدیل به نهاد ایران شناسی شد و مورد مراجعه پژوهشگران داخل و خارج. در این دوره هم از انگاره ها و الگوهای خود پیروی می کرد و کاری به پسند زمانه نداشت.

در دوران پس از انقلاب که از بین بردن و معیوب کردن کتاب ها



و اسناد به بهانه طاغوتی بودن باب بود می گفت: از شمر بدتر کسی بود؟ حالا اگر عکس او را داشتیم بد بود! مداومت و سختکوشی اش و نیز دگرگونی هایی که در ذهنیت شماری از اهل فرهنگ و پژوهش با توجه به تحولات آن سال ها پدید آمد، اندک اندک نظرهارا نسبت به او تعدیل کرد و سرانجام طعن و لعن ها به ستایش بدل شد. هر چند او در پی به دست آوردن ستایش و تأیید این و آن نبود و اساساً سخت مراقب بود در دام پدیده های متظاهرانه و نمایشی نیفتد. زمانه چشم افراد را نسبت به اهمیت آن چه او کرده و می کرد باز کرد. البته تغییر زمانه هم بر او بی تأثیر نبود. در دو دهه اخیر عمرش اندکی نرم خو شده بود. با جوانان می جوشید و آنان به همکاری با او سرفراز بودند و او نیز قدر دان زحماتشان بود و آنان را راهنمایی می کرد.

نزدیک به ۳۰ سال ابتدا در مجله کلک و سپس بخارا بخشی با نام «تازه ها و پاره های ایران شناسی» داشت که در آن حاصل مطالعات و مشاهدات و آگاهی هایش را به

صورت یادداشت می نوشت. نگاهی به این یادداشت ها نمایانگر ذهن کنجکاو و نگاه جوینده اوست. از نظر طرز نگارش هم تحت تأثیر متون کهن که به آن ها می پرداخت سبکی ویژه داشت که به گمانم با گذر زمان به پختگی و شاخصیتی رسیده بود که مهر او را بر خود داشت. استفاده از واژگان فاخر که کمتر مورد استعمال دیگران قرار می گرفت در کنار لحن خودمانی از ویژگی های نثرش بود. همان جان بی قرارش باعث می شد تا با کار مداوم تلخی ایام را از یاد ببرد و حواس اش از روزمرگی منصرف شود.

افشار واقع بین بود و می دانست که آثارش باید منتشر شود، از این رو هیچ امکانی را نادیده نمی گرفت. اگر به دلیل برخی توضیقات نتوانست آینده را منتشر کند یادنامه ای برای پدرش بنیاد نهاد که در آن ها شماری از آثار پژوهشی را چاپ می کرد. همین طور دختر تاریخ را پی افکند که آن نیز به نوعی ادامه آینده بود. و در کنار این ها از حضور در نشریات مختلف غافل نبود. شیوه ای داشت که وقتی نمی توانست کلمه یا عبارتی را از متنی نقل کند در پانویس می نوشت «یک کلمه خوانده نشد!» و خواننده هم می دانست چرا خوانده نشده است!

چون اهل کار بود و زحمت کشیده بود قدر زحمات دیگران را می دانست و در آثار اشخاص معمولاً نظر به عیب نمی کرد. البته این نگرش در مواردی باعث شده بود که شماری آثار کم ارزش در برخی از مجموعه هایی که ویراستارشان بود راه یابد.

چندان اعتقادی به نهادهای پژوهشی وطنی نداشت اما اگر می دید دستگاهی کارش را درست انجام می دهد - چه پیش و چه پس از انقلاب - از همکاری با آن ابایی نداشت. همچنین اگر احساس می کرد فردی در کارش جدی است از دستگیری او رویگردان نبود. با وجود اصولی بودن، به وقت ضرورت انعطاف پذیر بود و حتی برخی تندی های جوانانه را تاب می آورد و سررشته را نگاه می داشت.

سیاری از کتاب هایش به دلیل ماهیت شان که خاص اهل پژوهش بود به چاپ های مکرر نرسیدند. اگر اشتباه نکنم خاطرات و تأملات مصدق از میان کتاب هایش بیشترین نوبت چاپ را دارد.

افشار رمان نمی خواند، کنجکاوی چندانی نسبت به حوزه های غیر کاری اش نداشت. فیلم هم نمی دید و نمی دانم آیا رادیو و تلویزیون در خانه اش داشت یا نه. با کامپیوتر هم میانه ای نداشت و تصور نمی کنم هیچ گاه با آن کار کرد.

واقع بینی او نسبت به کارش و در عین حال فروتنی اش از عنوانی که به فهرست آثارش داده پیداست: چاپکرده ها! او با این عنوان می گوید این آثار را فقط چاپ کرده ام و عنوان تحقیقات و... را بر فهرست آثارش نگذاشته است. البته ما می دانیم که او فقط چاپ نکرده است.

*

مرگ افشار از آن نوع مرگ هایی بود که عوالمی را با خود می برند. پاره ای از ویژگی های فرهنگ ایران که در او جمع

شده بود دیگر نزد کمتر کسی یافت می شود. منظورم تنها دانش نیست بلکه نحوه رفتار و سلوک و... است.

ایرج افشار راهنمای خستگی ناپذیری بود که به مدد او ما به آتشکده های یزد، مساجد نائین، مزارات سمرقند، آب انبارها، کویر، کتابخانه ها و... می رفتیم، کتاب های هزار ساله را می دیدیم، از افکار و عقاید تقی زاده، مصدق، اللهیار صالح و ده ها رجل دیگر با خبر می شدیم. او ما را به تاریخ خانه ها و گم خانه هایی راهبر شد که بی دلیل راهی چون او هرگز نمی توانستیم به آن ها راه یابیم.

آثار فراوان او تا ایران هست خوانده خواهد شد، اما در کنار آن از موضوعی که نباید غافل شد سرمشق گرفتن از منش و کردار او است که در این گفتار در حد اطلاع و توانم کوشش کردم آن ها را توصیف کنم و در پایان می خواهم به ضرورت نقد آثار او اشاره کنم.

البته بر شماری از آثار افشار نقدهایی نوشته شده است، منظور من ضرورت نوشتن چند مقاله سنجشگرانه است که در آن ها شیوه ها و فنون افشار در تصحیح متن، نسخه شناسی و حوزه های دیگری که در آن ها کار کرده بررسی و نقاط قوت و ضعف آن ها مشخص گردد. افشار در شماری از حوزه هایی که به کار پرداخت پیشگام بوده و صلابت حضورش ممکن است در نزد پژوهشگران جوان تمامی شیوه ها و آثار او را موجه جلوه دهد. اگر قرار باشد زحمت عظیمی که او کشید حاصلش تنها به آثار چاپ شده خود او محدود نماند، باید راه او تداوم یابد و نقد سنجشگرانه آثار او باعث خواهد شد که در این حوزه از مطالعات گامی به پیش رویم.

* نخستین کتاب افشار در چند فهرست که از آثار او منتشر شده فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه ذکر شده که در اصل در سال ۱۳۳۳ منتشر شده ولی در این فهرست ها تاریخ انتشار آن به اشتباه ۱۳۳۰ ذکر شده است.

